



درنگی در رساله شیخ مفید (ره)

درباره

«ایمان ابوطالب علیه السلام»^۱

نوشته سید محمد رضا حسینی جلالی *

**

ترجمه و تميم: جویا جهانبخش

است به قلم آورده. شیخ در آغاز رساله از او به تعبیر «الأستاذ الجلیل» یاد نموده و برایش دعا کرده است.^۲

رساله برغم ایجازش، دربردارنده دقایق و استدلالهای تاریخی و قرآنی و حدیثی متعدّد می‌باشد؛ از همین روی، بجد مورد توجه پسنیان قرار گرفته است؛ چنان که - نمونه را - سید فخار بن معد موسوی (متوفی ۶۳۰ هـ. ق.) - طاب فراه - در کتاب گرانسنگ الحجّة علی الذّاهب إلی تکفیر ابي طالب گاه عین الفاظ و تعبیرات شیخ مفید را وام کرده و به کار برده است.^۳

شیخ مفید در رساله‌اش روشن می‌دارد دلایل و شواهد اسلام و ایمان ابوطالب. علیه السلام. آن اندازه فراوان و روشن و تردید ناپذیر است که فقط شخص جاهل و یا دروغزن معاند ممکن است به خلاف این معنا اعتقاد پیدا کند.^۴

اسلام و ایمان ابوطالب. علیه السلام. مورد اجماع اهل بیت - علیهم السلام - است و در احادیث متعدّد بدان تصریح گردیده، چنان که حتی عامّه نیز به اجماع اهل بیت - علیهم السلام - در این مورد تصریح کرده‌اند.^۵ عالمان امامیه هم به پیروی از ائمه اهل بیت - علیهم السلام - و با استفاده از اخبار و آثار و دلائلی که خاصّه و عامّه در آثار خود آورده‌اند، درباره اسلام و ایمان ابوطالب. علیه السلام. اجماع دارند و بارها بدین اجماع تصریح و تأکید نموده‌اند.^۶

در میان فرق مختلف دیگر نیز بارها به اسلام و ایمان آن جناب تصریح شده است. چنان که اکثر زیدیه و همچنین بسیاری از عامّه - اعم از معتزلی و غیر معتزلی - بر این عقیده‌اند.^۷

ابوطالب، اگر چه کلمه شهادت را نزد مشرکان اظهار نمود، بارها و بتأکید، و با الفاظ دیگر، تصدیق کلمه شهادت را اظهار کرد.

این هم که کلمه شهادت را پیش روی کافران قریش اظهار نکرد، از آن روی بود که اگر در برابر قریش چنین می‌کرد، ایشان دیگر او را حرمت نمی‌نهادند؛ ریاست وی از دست می‌شد؛ کسانی که مطیع و فرمانبر وی بودند از طاعتش سر می‌کشیدند؛ و هیبت و اعتبارش نزد ایشان از بین می‌رفت؛ نه سخنش را می‌شنودند و نه فرمانش را

درباره ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم، عم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هیچیک از مسلمانان و غیر مسلمانان تردید ندارند که وی به دفاع از پسر برادرش، یعنی پیامبر - صلی الله علیه و آله - می‌پرداخت و آن حضرت را حمایت و یاری و معاضدت می‌نمود، و چنان سدی منبع در کنار آن حضرت بود تا مشرکان نتوانند به پیامبر - صلی الله علیه و آله - آزاری برسانند. گستره حمایتها و یاریهای وی چندان بود که مشرکان ایستارهای ابوطالب. علیه السلام. را رفتاری دشمنانه بر ضدّ خودشان به شمار آوردند. اینها همه چیزهایی است که به چشم دیده شده، در نوشتارها به قلم آمده، و جایی برای تردید و گفت و گو نگذاشته است. نکته اینجاست که آدمی کسی را که به وی باور نداشته باشد، یاری نمی‌کند، از روشی که بدان معتقد نیست دفاع نمی‌نماید و اگر به ادعای کسی که مدعی نبوت شده است، ایمان نداشته باشد، در حفظ وجود وی نمی‌کوشد.

و این نکته، از چیزهایی است که هیچ خردمندی در آن تردید نمی‌کند. در جایی که ابوطالب. علیه السلام. در دفاع از پسر برادرش، حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - از حدّ متعارف در گذشته و حتی پسران خود، علی و جعفر را می‌فرستاده تا با آن حضرت باشند و به وی ایمان بیاورند، آیا معقول است که خود وی به عقیده‌ای که فرزندان خویش را به باور داشتن و مؤمن بودن بدان فرمان داده، کافر باشد؟

تازه، اگر ایمان دیگر مسلمانان آن روزگار، به مجرد اقرار زبانی بود، ابوطالب ایمان خویش را با رفتار و کردارش به اثبات رسانید و این ایمان با چنان خلوص و صداقتی از قلب وی پرتو افکن گردید که هنوز با زبانش درنیاویخته، دو جگر گوشه خویش را پیشکش آن نموده بود.

این حقیقت که برای ما شیعیان امامی عیان می‌باشد، اوراق فراوان و مؤلفات بسیاری را پر کرده است. ایمان ابي طالب. علیه السلام. شیخ مفید، از بلند آوازه‌ترین و دیرینه‌ترین آنهاست.

[این رساله را - آنگونه که از آغازش برمی‌آید - شیخ مفید برای یکی از بزرگان آن روزگار و در پی گفت و گوی حضوری‌ای که با وی داشته

* استاد و محقق در حوزه علمیه قم (متخصص رجال و حدیث)

** عضو هیئت علمی مرکز نشر میراث مکتوب

می‌پذیرفتند و این، او را از مقصود وی که یاری پیامبر - صلی الله علیه و آله - بود، باز می‌داشت، و توان دفاع از آن حضرت را از وی می‌گرفت. بنابراین، او، ایمان به حقیقت شهادت را پوشیده داشت و تنها به همان اندازه که می‌توانست آن را آشکار کرد، و به خاطر حفظ حیات و دعوت پیامبر - صلی الله علیه و آله - علناً لفظ شهادت را بر زبان نراند. آیا این را باید گناه و کفر قلمداد کرد؟ یا تدبیر و ژرفای ایمان؟

[تقریر علت این کتمان مدبرانه و وظیفه شناسانه، بیش و کم به همین صورت، مورد اتفاق عالمان ماست،^۸ و حتی در نص حدیث هم به آن اشارت رفته است.^۹ ارزش و پسندیدگی چنین کتمان و شکیبایی هوشیارانه و موقع شناسانه‌ای تا بدانجا بود که در حدیث نبوی به اجر بزرگ آخروی این کتمان و شکیبایی از سوی ابوطالب تصریح گردیده.^{۱۰} در احادیث، رفتار ابوطالب - علیه السلام - که ایمان خود را بخاطر حفظ مصالح دین پوشیده می‌داشت، به رفتار اصحاب کهف و مؤمن آل فرعون تشبیه شده، و همین تمثیل به کلمات عالمان نامدار راه یافته است.^{۱۱} برخی نیز رفتار آن جناب را با حضرت ابراهیم خلیل - علی نبینا و آله و علیه السلام - مقایسه کرده‌اند که آن حضرت هم - چنان که در قرآن مشاهده می‌شود - چندی ایمان خود را از دیگران پوشیده داشته است.^{۱۲}

آنسان که در حدیث آمده است، خداوند، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را با دو گروه پیرو (شیعه) تأیید و یاری کرده است: یکی پیروانی که آن حضرت را پنهانی یاری می‌رسانند؛ و دیگر گروهی که آشکارا آن حضرت را یاری می‌کنند؛ سرور و افضل گروه نخست ابوطالب - علیه السلام - است؛ و سرور و افضل گروه دوم هم فرزندش، علی بن ابی طالب - علیه السلام.^{۱۳} پوشیده کاری ابوطالب - علیه السلام - در حقیقت، و چنان که شیخ مفید هم اشارت کرده^{۱۴}، همان «تقیه» است که در مذهب اهل بیت علیهم السلام است که او بنابر وظیفه دینی و بخاطر مصالح اسلام در پیش گرفته بود و هر گاه هم چنین ضرورت و مصلحتی در میان نمی‌بود، آن را به کنار می‌نهاد.

رفتارهای او در همین موارد خاص، از قضا، شواهد تاریخی روشن و روشنگری در باب باور و منش وی برجای نهاده است.]

شیخ مفید، در این کتاب، ایستارهای دلیرانه ابوطالب - علیه السلام - را در دفاع رفتاری و گفتاری از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - یاد کرده است.

نمونه دفاع رفتاری وی آن است که در شب معراج، وقتی نشانی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ندیدند و خبر نیافتند که چه برسر آن حضرت آمده است، ابوطالب، [نزدیکان خود را] فرمان داد که اگر بامداد شد و خبری از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بدست نیامد، همه بزرگان و سرکردگان کفار قریش را ناگاه بکشند.^{۱۵} [این واقعه حکایتگر از نهایت دل‌بستگی ابوطالب - علیه السلام - و اصرار وی بر حفظ جان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است.^{۱۶}]

دفاع گفتاری وی هم از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در سروده‌هایی که از او نقل خواهیم کرد، هویداست. این سروده‌ها، ایمان او را به خداوند و یگانگی‌اش، و به پیامبر و دینش، و به صلح و امانت پیامبر

در آنچه آورده است، نشان می‌دهد، و در همین سروده‌ها به یاری پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و دفاع از آن حضرت فرامی‌خواند.

[این شهر آشوب، شمار آن دسته از اشعار ابوطالب - علیه السلام - را که بر ایمان وی دلالت می‌کنند، افزون بر سه هزار بیت یاد می‌نماید.^{۱۷}] امین الاسلام طبرسی، استاد این شهر آشوب، هم به نقل از بعض ثقات گفته است که چکامه‌های ابوطالب - علیه السلام - در این باب به مجلدی بر می‌آید، بل از یک مجلد هم بیشتر می‌شود.^{۱۸}

درباره شعر ابوطالب - علیه السلام - که اسلام و ایمان وی را فرا می‌نماید، تواتر و اجماع وجود دارد^{۱۹}؛ اگر احاد اشعار او هم به تواتر به ما نرسیده باشد، مجموع و ماحصل آن متواتر است.^{۲۰} و اسلام و ایمان وی را فریاد می‌کند.

از امام صادق - علیه السلام - مروی است که امیرمؤمنان - علیه السلام - دوست می‌داشت که شعر ابوطالب - علیه السلام - روایت شود و تدوین گردد، و فرمود: آن را بیاموزید و به فرزندانان بیاموزانید که وی بر دین خدا بود و در آن علم فراوانی است.^{۲۱}

خود اهل بیت - علیه السلام - و برخی پیروان ایشان هم، در بحث و گفت و گو، و از جمله در احتجاج درباره ایمان ابوطالب - علیه السلام - به شعر او استناد می‌نمودند.^{۲۲}

شیخ مفید [به پیروی از مآثورات اهل بیت - علیه السلام - هم به کلمات منظم خود حضرت ابوطالب - علیه السلام - استناد کرده است و هم به ادله تاریخی و... که این نوع هم در احادیث بازتاب داشته است. وی، از جمله] گوشه‌ای از این مباحث را در کتاب الفصول المختارهاش هم آورده است [و در آنجا نیز، هم از سخنان و رفتارهای ابوطالب - علیه السلام - شاهد آورده و هم از رفتار و گفتار و برخورد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -].^{۲۳}

تا اینجا، آنچه ما یاد کردیم، مربوط بود به ایستار ابوطالب نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و دین او؛ و اینکه، ایستار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در قبال این نگرش و برخورد و رفتار:

پیامبر - صلی الله علیه و آله - پیوسته چیره بود و شکست‌ناپذیر؛ از آزار برکنار، و از بی حرمتی محفوظ؛ تا آنکه ابوطالب درگذشت. اکنون، دیگر مکه جای او نبود، دعوتش در مکه جایگیر نشد و جماعت بر ریختن خون وی همدستان شدند؛ پس خداوند به او وحی فرستاد: از مکه بیرون شو که یاور تو درگذشت.^{۲۴}

هنگامی که ابوطالب درگذشت و علی - علیه السلام - خیر درگذشت او را به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رسانید، به او فرمود:

«امض - یا علی - فتول غسله و تکفینه و تحنيطه، فاذا رفعته علی السریر فأعلمنی» (یعنی: ای علی! برو، به کار غسل و تکفین و حنوط کردنش بپرداز، و چون او را بر تخت برگرفتی، مرا بیگاهان).

آیا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره کافر از غسل و تکفین و حنوط کردن، یعنی آنچه از برای میت مسلمان انجام می‌شود، سخن می‌گوید؟!

[افزون بر این باید توجه داشت که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را بدین کار مأمور می‌دارد، نه دیگر فرزندان ابوطالب را؛ زیرا جعفر بن ابی طالب در آن زمان در حبشه بود و

دو فرزند دیگر او یعنی عقیل و طالب هم که حاضر بودند، اسلام نیاورده بودند؛ همین تخصیص گواه دیگری بر اسلام ابوطالب - علیه السلام است؛ چه اگر او مسلمان نبود، عقیل و طالب برای قیام به امر وی اُحَق و اولی بودند و فرزند مسلمان وی، یعنی امیرمؤمنان علی - علیه السلام - را نمی‌شایست بدین کار دست یازد [۲۵].

در صحنه دیگر، هنگامی که ابوطالب را بر تخت برگرفتند، پیامبر - صلی الله علیه و آله - به سراغش آمد، او را تشییع کرد، بر او دل بسوزانید، و فرمود:

«وصلتک رحمہ ۲۶ و جزیت خیراً، فلقد ذبیت و کفلت صغیراً و آزرت و نصرت کبیراً» (یعنی: رحمت به تو در رساد و جزای خیریابی، خردی را در حمایت گرفتی و سرپرستی کردی، و بزرگی را غمخواری و یاری نمودی).

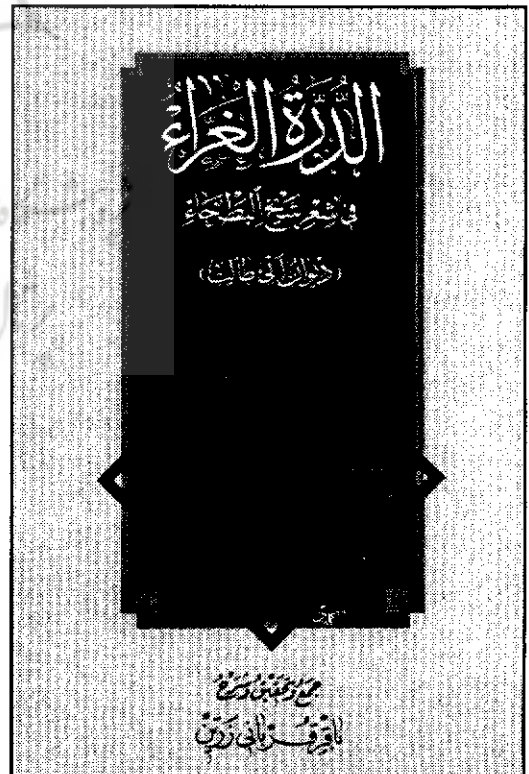
آنگاه روی به مردمان کرد و فرمود: «أما والله، لأشفعن لعمی شفاعة یعجب بها کل الثقلین» (یعنی: به خدا سوگند، چنان شفاعتی از برای عمّ خویش کنم که جن و انس از آن در شگفت آیند).

حال باید پرسید: آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - یک کافر را تشییع می‌فرماید و اینگونه بزرگ می‌دارد، و بر او دل می‌سوزاند، و او را دعا می‌کند؟!

آیا شفاعت تنها از برای امت آن حضرت نیست؟!

[اگر ابوطالب - علیه السلام - مؤمن نمی‌بود، هیچگاه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین رفتارهایی در مورد وی پیش نمی‌گرفت.

خداوند در قرآن کریم درباره کافران دستور دیگری داده است. می‌فرماید: «ولا تصل علی احد منهم مات أبداً و لا تقم علی قبره» [۲۷]. در همان سوره باز می‌فرماید: «و ما کان استغفار ابراهیم لأبيه إلا عن



مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» [۲۸].

بدین ترتیب، به دلالت کردار و گفتار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باز هم معلوم می‌شود که ابوطالب - علیه السلام - مسلمان از جهان رفته است [۲۹].

در صحنه دیگر، هنگامی که از آن حضرت درباره عَمَش سؤال کردند، فرمود: «أرجو له كل خير من ربي» (یعنی: از پروردگارم برای او همه گونه خیری را امید می‌دارم).

آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله - از برای غیر مسلمانان امید خیر می‌دارد؟!

[کتاب و سنت روشن می‌دارند که کافران از جمیع خیرها بی‌بهره خواهند بود و به سبب استحقاق خویش در آتش دوزخ جای خواهند داشت. بنابراین اگر ابوطالب - علیه السلام - با ایمان از جهان نرفته بود، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای او امید خیر نمی‌داشت. [۳۰] شگفتا! چگونه کسی را متهم به کفر می‌کنند که برادرش، حمزه، را به ایمان به پیامبر - صلی الله علیه و آله - تشویق می‌کند و از کفر نهی می‌نماید و خطاب به وی می‌گوید:

فصبراً ابايعلى على دين احمد

و كن مظهراً للدين وقفت صابراً

نبى اتى بالدين من عند ربه

بصدق و حق لا تكن حمز كافرأ

فقد سرتى اذ قلت: لبيك، موقناً

فكن لرسول الله فى الدين ناصرأ

یعنی: ای ابویعلی بر دین احمد [صلی الله علیه و آله و سلم] بشکیب و دین را یاریگر باش و شکیباً که پیروز گردی!

او پیامبری است که براستی و درستی دین را از جانب پروردگار خویش آورده است. ای حمزه! هنگامی که با یقین لبیک گفتی، گفته‌ات مرا شادمان ساخت. پس در دین، یاور رسول خدا [صلی الله علیه و آله] باش).

او بدین ترتیب، باور خویش را به پروردگار و رسالت و دین حق و صدق دعوت، اعلام می‌کند، به ایمان فرا می‌خواند، و از کفر نهی می‌نماید.

آیا گوینده چنین سخنانی را می‌توان به کفر متهم کرد؟!

در لامیه‌اش [۳۱] می‌گوید:

فأَيُّدِه رَبِّ الْعِبَادِ بِنَصْرِهِ وَأَظْهَرَ دِيناً حَقَّهُ غَيْرَ بَاطِلٍ

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مَكْذِبَ لَدِينَا وَلَا يُعْنَى بِقَوْلِ الْبَاطِلِ

(یعنی: خداوند به یاری خود، او را تأیید و تقویت کرد و دین را آشکار نمود که حق است، نه باطل).

آیا ندانستید که فرزندان نزد ما دروغگو شمرده نمی‌شود و کسی هم به سخن یاوه‌گویان گوش فرا نمی‌دهد؟).

[شیخ مفید بدرستی خاطر نشان کرده است که فرقی ندارد که شخصی بگوید: «محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری صادق است، و آنچه به آن فراخوانده حق و واجب و صحیح می‌باشد»، یا این که بگوید: «فَأَيُّدِه رَبِّ الْعِبَادِ بِنَصْرِهِ / وَأَظْهَرَ دِيناً حَقَّهُ غَيْرَ بَاطِلٍ»؛ چه، در این بیت، هم

بصراحت اقرار به توحید آمده و هم بدرستی به نبوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اعتراف نموده است. [۳۲]
در میمیه، با مشرکان عتاب می‌کند و چنین می‌گوید:
بظلم نبی جاء يدعو الی الهدی

و امر آتی من عند ذی العرش مبرم

(یعنی: بخاطر ستم به پیامبری که آمده است و به هدایت فرا می‌خواند، و به امری استوار که از جانب خداوند رسیده).

[آنسان که دیده می‌شود، تصریح به نبوت و اقرار به دینی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - از سوی خدا آورده‌اند، در این شعر تردید ناپذیر است.]

در دالیه‌اش می‌گوید:

مَلِکِ النَّاسِ لَیْسَ لَهُ شَرِیکُ هُوَ الْوَهَّابُ وَ الْمُبْدِی الْمُعِیدُ
وَ مِنْ فَوْقِ السَّمَاءِ لَهُ مَلَکٌ وَ مِنْ تَحْتِ السَّمَاءِ لَهُ عِیْدُ

(یعنی: پادشاه مردمان که هنبازی ندارد، او بخشنده است و آغازنده و باز گرداننده در آفرینش. آنان که بر فراز آسمان‌اند، همه فرشتگان وی و آنان که زیر آسمان‌اند، همه بندگان اویند).

وی - چنان که از این سروده‌ها هویدا است - به یگانگی خداوند، یعنی «ملک وهاب» خستو گردیده و به مبدأ و معاد باورمند است.

آیا در میان نخستین مسلمانان کسی بود که از حیث عقیده، چیزی افزون‌تر از ایمان بدین اصول داشته باشد؟

[آنگونه که شیخ مفید نیز گوشزد کرده است، همین معانی بود که مسلمانان را از اهل جاهلیت جدا می‌کرد، و این مایه امتیاز، بروشنی، در ابوطالب - علیه السلام - دیده می‌شود. [۳۳]]

آیا صرف اعلام شهادتین و نمازگزاردن پیش روی مردمان، بی آنکه رفتار دیگری از شخص سر بزند، و نشان دیگری از ایمان وی ظاهر باشد، بر همه این اعلام‌ها و اظهارها برتری دارد؟ این تازه، با صرف نظر از فعالیتها و خدمات ابوطالب است، که اگر نبود، نه این دین می‌توانست بالا برافرازد، نه قیام و رکوع و سجودی از مسلمانان پدیدار می‌توانست شد، و نه ستون خیمه اسلام افراخته می‌گردید.

کسانی که در ایمان ابوطالب - علیه السلام - طعن می‌زنند، تنها در پی طعن زدن و آزار رساندن به شخص پیامبر - صلی الله علیه و آله - و مذمت علی مرتضی - علیه السلام - هستند؛ و چون در زمان حیات این دو تن، زبان به دروغ و یاوه و بهتان درباره عم پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله - گشوده‌اند!

[در کتب حدیث، گزارشی بدین مضمون می‌خوانیم: از امام زین‌العابدین - علیه السلام - درباره ابوطالب پرسیده شد که آیا وی مؤمن بود؟ امام - علیه السلام - فرمودند: آری. به آن حضرت عرض کردند: گروهی هستند که می‌پندارند وی کافر است، امام - علیه السلام - فرمود: شگفتا! بس شگفتا! آیا بر ابوطالب طعن می‌زنند یا بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که خدای متعال در بیش از یک آیه قرآن او را نهی فرموده است که زنی مؤمن را با مردی کافر واگذارد، و حال آنکه فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - بی گمان از نخستین زنان مؤمن بود تا زمانی که ابوطالب - رضی الله عنه - درگذشت، همچنان همسر ابوطالب بود. [۳۴]]

آیا در دشمنی با پیامبر، فرقی می‌کند که آشکارا با خود او دشمنی کنند، یا با کسی دشمنی کنند که محبوب اوست؟ و آیا دشمنی با اسلام، با دشمنی با کسی که اسلام را یاری می‌کند، تفاوت دارد؟!

[چنان که سید رضی الدین علی بن طاووس و گروهی دیگر هم بیان کرده‌اند، عداوت با امیر مؤمنان - علیه السلام - و بنی هاشم موجب اصلی شایع ساختن تهمت کفر در حضرت ابوطالب - علیه السلام - بوده است؛ ۳۵ و مروّجان این تهمت - از آن روزگار تا کنون، خواسته و ناخواسته، کمر به نکوهش و آزار رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و اهل بیت معصومش - علیه السلام - بسته‌اند. ۳۶ و - به طور ضمنی - آن حضرت را، در گفتار و رفتار، به اشتباه و خطا متهم نموده‌اند. ۳۷]

معاویه بن ابی سفیان که بخاطر پیشینه ننگین خاندانش و بویژه نقای آشکار ابوسفیان، در جامعه اسلامی احساس خواری و شکستگی می‌کرد، با رایزنی و همدستی تنی چند - از جمله مروان - کوشید چنان نشان دهد که ابوطالب - علیه السلام - در زمان وفات مسلمان نبوده، و بدین ترتیب با حیثیت دینی و ایمانی خاندان ابوطالب - که سد راه وی و مانع تحقق آرزوهای شوم و پلیدش بودند - معارضه کند. ۳۸ دیگر امویان هم که وجود حقیرشان از بغض و حسد امیر مؤمنان - علیه السلام - انباشته بود و از هیچ زشتکاری برای دشمنی با آل علی - علیه السلام - رویگردان نبودند، دسیسه و افترای معاویه را پی گرفتند. ۳۹]

از همان روزگار، دانایان تعهد شناس، برای آشکار ساختن حقیقت و رسوا کردن توطئه ناصبیانه بنی امیه دست به قلم بردند و نگارشهایی پدید آوردند که حتی سامان دادن کتابشناسی و فهرست آنها، محتاج نگارش مستقل و فراخ دامنه‌ای است. ۴۰]

شیخ مفید در مقدمه رساله‌اش تصریح نموده است که در باره‌ای مواضع تصنیفات و امالی خود در این موضوع داد سخن داده. ۴۱]

پیش از این به گفتار او که در الفصول المختاره درج شده است، اشاره کردیم. در مجموعه آثار بازمانده از شیخ مفید، در امالی و ارشاد و اوائل المقالات و تصحیح الاعتقاد و اختصاص هم، از این در، سخن رفته است. ۴۲]

بطبع، وی در این زمینه از میراث پیشینیان خود هم بهره‌مند بوده است؛ آثاری چون فضائل ابی طالب و عبدالمطلب و ابی‌النبی (ص) از سعد بن عبدالله اشعری قمی (در گذشته به ۲۹۹ یا ۳۰۱ هـ. ق.) و ایمان ابی طالب از احمد بن محمد بن عمار (در گذشته به ۳۴۶ هـ. ق.) و نیز از سهل بن احمد دیباجی و نیز از ابونعیم علی بن حمزه بصری تمیمی (در گذشته به سال ۳۷۵ هـ. ق.) و... ۴۳ و همچنین آثار متعدد و عمومی‌تری که مطالبی در این زمینه، در اختیار این نویسندگان می‌نهادند.

هر چند، در حقیقت، همه شرکت کنندگان در این جهاد فرهنگی مقدس، ریزه‌خوار خوان معارف خاندان وحی - علیه السلام - بودند و آئین احتجاج را از احادیث معصومان - سلام الله علیهم اجمعین - می‌آموختند که نمونه‌ای از آن احادیث، حدیثی است شامل و جامع و روشنگر از امام محمد باقر - علیه السلام - بدین مضمون:

«ابوطالب بن عبدالمطلب مسلمان و مؤمن در گذشت، و شعر وی در دیوانش بر ایمان او دلالت می‌کند، سپس محبت و پرورش و

یارگیری اش، و دشمنی با دشمنان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و دوستی با دوستان آن حضرت، و تصدیق آن حضرت در آنچه از جانب پروردگار خویش آورده، و امر کردنش به دو فرزند خویش، علی و جعفر، که مسلمان شوند و ایمان بیاورند به آنچه آن حضرت بدان فرا می خواند، و این که او بهترین آفریدگان است، و این که او به حق و راه راست فرا می خواند، و این که او فرستاده خداوند پروردگار جهانیان است. این همه در دل آن دو فرزند راسخ شد، و هنگامی که رسول الله (ص) ایشان را دعوت کرد، بخاطر آنچه پدرشان درباره کار آن حضرت بر ایشان تبیین کرده بود، برفور اجابت کردند و درنگ نمودند. پس در کردارهای رسول الله - صلی الله علیه و آله - تأمل می کردند و همه آن کردارها را نیکو و دعوتگر به سوی سداد و رشاد می یافتند.»^{۴۴}

به قول سید فخر معد موسوی، «این حدیث مروی از امام ابو جعفر باقر - علیه السلام - حال ابوطالب را به نیکوترین وجه روشن کرده و ایمان او را به بهترین صورت نشان داده است. همین حدیث به تنهایی برای معرفت ایمان ابوطالب - که خداوند در فردوسش جای دهد و از رحمت خویش برخوردار گرداند. نزد کسی که مُصِیْف و لیبیب و عاقل و ادیب باشد، بسنده است.»^{۴۵}

نیز پنداری همین حدیث است که در تکنگاری شیخ مفید، بسط و تفصیل یافته و در قالب یک رساله مستقل عرضه گردیده است.]

پی نوشتها

۱. این گفتار، ترجمه فصلی است از نظرات فی تراث الشیخ المفید (نوشته علامه سید محمد رضا حسینی جلالی)، با افزایش پاره‌ای افزونه‌ها و متمیم‌ها به قلم ترجمان که با قالب از متن ممتاز شده‌اند.
ترجمان، متن کامل کتاب را، تحت عنوان کارنامه شیخ مفید (ره)، در دست ترجمه و تحریر دارد.

۲. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۱۷.]

۳. [نمونه راه نگر: الحجّة علی الذّاهبه تحقیق الدكتور السید محمد بحر العلوم، دارالزّهراء، بیروت، ط. ۳، ۱۴۰۸ هـ. ق. / ۱۹۸۷ م.، ص ۲۱۸؛ و سنج با: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۳۰.]

۴. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۱۸.]

وی، در جای دیگر، از پندار و تهمت مورد بحث، صراحتاً به عنوان «زعم نواصب» یاد می نماید. نگر: همان، ص ۲۶.]

۵. [از برای این اجماع و تصریحات خاصه و عامه به آن، نگر: الحجّة علی الذّاهبه ص ۸۶؛ و منیّة الرّاعبه ص ۱۰۳ (هامش) و ۱۰۹ و ۲۰۱ و ۲۰۲ (هامش)].

۶. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه ص ۸۶؛ و منیّة الرّاعبه ص ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۲۱۱.]

۷. [نگر: منیّة الرّاعبه ص ۸۷ و ۱۰۳ (هامش) و ۱۰۴ و ۱۰۶ و ۹۶ و ۲۱۱ و ۲۱۳.]

۸. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۲؛ و منیّة الرّاعبه صص ۸۹ و ۱۰۱ و ۱۰۸ و ۱۱۵.]

۹. نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۴۱، ۱۴۴، و ص ۴۰۸؛ و منیّة الرّاعبه صص ۷۴، ۱۰. [نگر: منیّة الرّاعبه صص ۷۲.]

۱۱. [نگر: منیّة الرّاعبه صص ۱۰ (هامش) و ۶۹ و ۷۷ و ۸۵ و ۸۲ و ۱۱۴ (هامش)؛ الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۰۶ و ۳۶۰ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۶.]

۱۲. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۴۰۵.]

۱۳. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸؛ و منیّة الرّاعبه صص ۸۱ و ۸۲.]

۱۴. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۲۳.]

۱۵. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۲۳؛ و منیّة الرّاعبه صص ۱۵۴، ۱۵۶؛ و الحجّة علی الذّاهبه صص ۲۸۵ - ۲۹۰.]

۱۶. [سنج: الحجّة علی الذّاهبه، ص ۲۸۵ و ۲۹۰.]

۱۷. [نگر: مشابه القرآن و مختلفه ط. مصطفوی، ج ۲، ص ۶۵. علامه سید محمد صادق بحر العلوم - طاب ثراه - هم این سخن این شهر آشوب را از دستنوشته مشابه القرآن نقل کرده است؛ نگر: الحجّة علی الذّاهبه ص ۳۷۲.]

۱۸. [نگر: مجمع البیان، تصحیح و تحقیق و تعلیق: السید هاشم الرّسولی المحلّاتی و السید فضل الله الیزدی الطباطبائی، دارالمعرفة، بیروت، ج ۷، ص ۴۰۶. سخن طبرسی راه، محقق محترم منیّة الرّاعبه هم، در هامش ص ۲۰۱، باز نوشته است.]

۱۹. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۲۹.]

۲۰. [سنج: همان، ص ۴؛ و منیّة الرّاعبه ص ۹۱.]

۲۱. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ و منیّة الرّاعبه ص ۷۸.]

۲۲. [نگر: منیّة الرّاعبه صص ۷۹ و ۸۵؛ و الحجّة علی الذّاهبه صص ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۴۹.]

۲۳. [نگر: الفصول المختارة ط. المؤتمر العالمي لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ هـ. ق.، ص ۵۸ به بعد؛ و صص ۲۸۲، ۲۸۶.]

۲۴. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۲۴؛ و الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۰۶ و ۲۹۱ و ۳۸۶؛ و منیّة الرّاعبه صص ۶۸ و ۶۹ و ۷۷ و ۷۸ و ۱۱۰ و ۱۱۵ و ۲۱۱.]

۲۵. [سنج: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۲۶.]

۲۶. در متن کتاب چنین است؛ و در دیگر منابع: وصلتک رحم - [در تحقیق مؤسسه البعثة که از سوی کنگره هزاره شیخ مفید (ره) انتشار یافته است هم، «وصلتک رحم» است.]

۲۷. [سوره توبه، آیه ۸۵؛ یعنی: و هرگز بر هیچ یک از ایشان هنگامی که مُرد، دعا مخوان و بر سر گور او مایست.]

۲۸. [سوره توبه، آیه ۱۱۵؛ یعنی: آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش جز به خاطر وعده‌ای نبود که به او داده بود؛ پس آنگاه که بر او آشکار شد که او دشمن خدایسته از او بری و برکنار شد.]

۲۹. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۲۷.]

۳۰. [نگر: همان، ص ۲۷ و ۲۸.]

۳۱. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۱۹.]

۳۲. [نگر: همان، ص ۴۰.]

۳۳. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ و منیّة الرّاعبه صص ۷۵.]

۳۴. [نگر: منیّة الرّاعبه صص ۱۱۰ و ۱۱۲.] ۳۸. [نگر: همان، ص ۲۱۲.]

۳۵. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۳۰۲.]

۳۶. [نگر: منیّة الرّاعبه، ص ۹ و ۱۰.]

۳۷. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۳۷۷ و ۳۷۸؛ و منیّة الرّاعبه صص ۶ و ۱۰.]

۳۸. [پیش از این، گامهائی چند در راه تدوین این کتابشناسی برداشته شده است. نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، صص ۵، ۱۳. و منیّة الرّاعبه صص ۳۳.]

۳۹. و: الحجّة علی الذّاهبه صص ۳۰ و ۳۱ و صص ۴۹، ۵۴.]

۴۰. [نگر: ایمان ابی طالب علیه السلام، تحقیق مؤسسه البعثة، ص ۱۷.]

۴۱. [نگر: همان، همان ص (هامش)].

۴۲. [نگر: بازبردهای مذکور در پینوشته شماره ۳۹.]

۴۳. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۵۹، ۱۶۴؛ و منیّة الرّاعبه صص ۷۶.]

۴۴. [نگر: الحجّة علی الذّاهبه صص ۱۶۴.]